

سعادت انسان و معیار سنجش آن از منظر امام علی علیه السلام

علی مصطفی (دانشجوی دکتری کلام اسلامی جامعه المصطفی العالمیه)

aliyu4k@gmail.com

محمد رضاپور (دکتری مدرسی معارف اسلامی گ مبنای نظری اسلام، دانشگاه قم، استاد سطوح عالی حوزه)

@yahoo.com ۱۱۰ rezapoor

(دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۱ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۱)

چکیده:

یکی از دغدغه‌های انسان دست‌یابی به سعادت و خوشبختی است که خود دارای مراتبی است. اما سؤال جدی در این باره این است که عوامل و راه تحقق سعادت چیست؟ آیا سعادت قابل سنجش است؟ اگر چنین است، معیار سنجش آن چیست؟ از سویی امیرمؤمنان علیه السلام در توصیف مراتب عبادت، به دلالت التزامی، به مراتب سعادت نیز اشاره فرموده‌اند. در این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی، مراتب سعادت و وسیله سنجش آن از سخنان آن حضرت استخراج شده است. قابل ذکر است که طبق تعالیم اسلام و رهنمودهای آن حضرت، راه رسیدن به سعادت، تلاش و کوشش در قالب ایمان و عمل صالح است. این تلاش و کوشش انسان را بلندهمت ساخته و باعث می‌شود انسان به دنبال مراتب والای سعادت باشد. بنابراین، سعادت در مقام ثبوت، به وسیله سبک زندگی مجاهدانه (در قالب ایمان و عمل صالح) تحقق می‌یابد و در مقام اثبات، به وسیله نشانه‌هایی همچون «خردورزی»، «کمال انقطاع به خدا»، «محبت اهل بیت علیهم السلام»، کشف و سنجیده می‌شود که شرح و بسط آن در این مقاله آمده است.

کلیدواژه‌ها: امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، سبک زندگی، سعادت، عبادت.

۱- درآمد

یکی از دغدغه‌های اصلی انسان، رهایی از وضع موجود غیر مطلوب و رسیدن به وضع مطلوب غیر موجود است. بر اساس این خواست درونی است که به این حقیقت پی می‌بریم که یکی از فلسفه‌های آفرینش انسان در دین الهی اسلام، به عنوان دین فطری، به کمال رسیدن اوست تا از لحاظ مادی و معنوی در زندگی دنیا و آخرت سعادت‌مند باشد.

واژه «سعادت» و «نجات»، چنانچه در قسمت واژه‌شناسی این نوشته به آن اشاره خواهد شد، قریب المعنی هستند. با این تفاوت که واژه «سعادت»، بیشتر صبغه‌ای فلسفی دارد و در



میان فیلسوفان رایج است، اما واژه «نجات»، مفهومی الهیاتی است که رنگ و بوی کلامی دارد و غالباً در میان متکلمان مطرح است.

درباره اهمّیت سعادت در زندگی انسان، همین بس است که خداوند برای رساندن انسان به این جایگاه، علاوه بر حجت و راهنمای باطنی (عقول)، حجت و راهنمای ظاهری (پیامبران) را نیز مبعوث کردند تا موانع برطرف شود و راه رسیدن به این مقام به بهترین شکل ممکن خود محقق شود.

بنابراین، مسأله سعادت، حاکی از میل درونی آدمیان است که دوست دارند از ناملایمات رهایی پیدا کرده و به وضعیّت مطلوب (خلاصی از رنج‌ها و ناکامی‌های موجود) برسند. و این مسأله‌ای است که به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف ادیان مطرح است.

در بررسی پیشینه موضوع این مقاله، با جستجویی که انجام شد، چند تا مقاله با عناوین «سعادت از دیدگاه امام علی علیه السلام: تحلیل ریشه سعد در نهج البلاغه» در فصلنامه سیاست (ش ۲، تابستان ۱۳۹۲) و «تفکیک سه معنا از سعادت بر اساس آموزه‌های نهج البلاغه» در نشریه پژوهش‌های نهج البلاغه (زمستان ۱۴۰۱) که به ترتیب توسط جلال درخشه و زهره شفیعی نگاشته شده است.

این مقالات از چند جهت با مقاله نگارنده متفاوت است:

الف) سعادت را معطوف به سبک زندگی نکرده‌اند؛

ب) با لحاظ گستردگی سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام، به تکمیل نیاز دارند. زیرا نهج البلاغه، تنها بخشی از سخنان آن حضرت را دربردارد؛

ج) در تحلیل ابعاد مختلف سعادت نیز به تکمیل نیاز دارد. چرا که در این مقالات به ابزار سنجش سعادت اشاره نشد.

با توجه به نکات یادشده و نواقص مشاهده‌شده در این مقالات و نیز با توجه به جایگاه نگاه کارکردگرایانه به این موضوع، ضرورت پرداختن به این بحث، بشتر روشن می‌شود.

مسأله اصلی مقاله، ارائه تحلیل سعادت به عنوان هدف سبک زندگی از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام است که دو سؤال فرعی آن، عبارتند از:

۱- از نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سعادۃ حقیقی انسان چیست؟

۲- از نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سعادۃ حقیقی انسان، چگونه قابل سنجش و ارزیابی است؟
بنابراین، نوآوری این تحقیق عبارت است از ارائه تحلیل سعادۃ از منظر امیرمؤمنان (علیه السلام) و نقش سبک زندگی در تحقق آن.

۲- مفهوم‌شناسی

بدو، بر اساس روش علمی و منطقی، پیش از آنکه از هستی و چرایی چیزی بپرسیم، شایسته است از معنای واژه‌ها پرسش کنیم و سپس به هستی و لَمَّیت پردازیم.

۲-۱ سعادۃ

ابن منظور، واژه «سعد» را نقیض «نحس» و «سُعوده» را خلاف «نحوسة» معنا کرده، «سعادۃ» را نقطه مقابل «شقاوت» می‌شمرد: «سعد: السَّعْدُ: الْيُمْنُ، وَهُوَ نَقِيضُ النَّحْسِ، وَالسُّعُودَةُ: خِلَافُ النَّحُوسَةِ، وَالسَّعَادَةُ: خِلَافُ الشَّقَاوَةِ» (زبیدی، ۱۳۰۶: ۱۶/۵).

مرحوم مصطفوی در جمع‌بندی آرای لغت‌شناسان، توضیح می‌دهد که ریشه «سعد» و مشتقاتش اصل واحدی است که معنای «خیر، فضل، و صلاح» را دربر دارد و در مقابل این مفهوم، واژه‌های «شقاء» و «نحوسة» قرار می‌گیرد که به معنای سختی و رنجی است که مانع وصول به خیر، صلاح و فضیلت شده، رسیدن به کمال را ناممکن می‌سازد (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۱۲۸/۵).

بنابراین، سعادۃ، به معنای هر چیزی است که ترکیبی از خیر، سرور و یمن را، و یا معاونت در رسیدن به آن را داشته باشد که در برابر شدت و سختی‌های آسیب‌زا و رنج‌آور است.

۲-۲ «فلاح» و «فوز»

برخی از لغت‌نامه‌ها، «فلاح» را رستگاری، فوز و نجات معنا کرده‌اند. اما وقتی که به برخی از لغت‌شناسان معروف مراجعه می‌کنیم، فرقه‌هایی مشاهده می‌شود.

مرحوم مصطفوی بحثی دقیق دارد که خلاصه آن چنین است:

معنای اصلی ریشه «فلح» عبارت است از «نجات از شرور و ادراک خیر و صلاح» که به واسطه این دو قید، کلمه «فلاح» از کلماتی چون «نجات»، «ظفر» و «صلاح» که از آنها در

فارسی به «پیروزی» تعبیر می‌شود، متمایز می‌شود. به علاوه، «فوز» عبارت است از دست‌یابی و وصول به خیر و نعمت که مرتبه‌ای بعد از «فلاح» می‌باشد:

«أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ النِّجَاحُ مِنَ الشَّرِّ وَادْرَاكُ الْخَيْرِ وَالصَّلَاحُ. وَبِهَذَيْنِ الْقَيْدَيْنِ تَمْتَازُ عَنْ مَوَادِّ النِّجَاحِ وَالظَّفَرِ وَالصَّلَاحِ. وَيَعْبَرُ عَنْهُ بِالْفَارْسِيَّةِ بِكَلِمَةِ - پِیروزی. وَ الْفَوْزُ مَرْتَبَةٌ بَعْدَ الْفَلَاحِ، وَ هُوَ الْوَصُولُ إِلَى الْخَيْرِ وَالنِّعْمَةِ» (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۱۳۳/۹).

در مورد نسبت بین فلاح و سعادت، راغب اصفهانی «فلاح» را همان «سعادت» دانسته است. به «سعادت»، «فلاح» (که به معنای پاره کردن و شکافتن است) می‌گویند چون رسیدن به سعادت و دست‌یابی به وضع مطلوب، تنها در پرتو رفع موانع و شکستن حایل‌های موجود میسر می‌شود:

«فَمِنْ الْمُمْكِنِ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ الْفَلَاحَ هُوَ السَّعَادَةُ سُمِّيَتْ بِهِ لِأَنَّ فِيهَا الظَّفَرَ وَادْرَاكُ الْبَغْيَةِ بِشَقِّ الْمَوَانِعِ الْحَائِلَةِ دُونَ الْمَطْلُوبِ..» (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۴۶/۷).

بعضی از محققین، فلاح را مرادف سعادت در نظر گرفتند، و سعادت را ضد شقاوت بیان کردند. فخر رازی در تفسیر خود می‌نویسد:

«لَا أَنَّ الْإِنْسَانَ بِضَرُورَةٍ عَقْلُهُ يَعْلَمُ أَنَّ مَا يَقْرِبُهُ إِلَى اللَّهِ وَ يَشْغَلُهُ بِطَاعَتِهِ وَ خِدْمَتِهِ فَهُوَ السَّعَادَةُ وَ مَا يَبْعَدُهُ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يَشْغَلُهُ بِالْدُّنْيَا وَ لَذَائِهَا فَهُوَ الشَّقَاوَةُ.» (فخر رازی، ۱۴۱۱: ۲۲۲/۳۰).

۳- انواع سعادت

در کلام نورانی امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، انواع و اقسام سعادت قابل برداشت است که اجمالاً، به تبیین یک دسته از آن اقسام می‌پردازیم.

۱- ۳ سعادت دنیوی

منظور از این نوع سعادت، این است که نگاه انسان به دنیا یک نگاه وسیله‌ای باشد نه غایت. یعنی رفتار انسان نسبت به دنیا طوری باشد که وابستگی و دلبستگی در آن نباشد. در توضیح این مطلب امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «وَإِنَّ السُّعْدَاءَ بِالْدُّنْيَا غَدَاءٌ هُمْ الْهَارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ»: سعادت‌مندان به وسیله دنیا در قیامت کسانی هستند که امروز از دلبستگی و وابستگی به آن می‌گریزند.» (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶: خطبه ۲۲۳).

بنابراین، اگر به دنیا به دیده بصیرت نگاه کنیم و آن را پلی برای رسیدن به آخرت قرار دهیم، از سعادت دنیوی بهره‌مند خواهیم شد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ - وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ - وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ - وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ»؛ شخص بصیر و بینا، آماده کوچ کردن از دنیاست، حال آن که، کوردل اعمی، چشمش را به آن دوخته و به سوی آن حرکت می‌کند، ولی انسان بصیر و بینا از آن، زاد و توشه بر می‌گیرد، در حالی که کوردل، برای آن، زاد و توشه می‌اندوزد (همان: خطبه ۱۳۳). علاوه بر سعادت دنیوی، از سعادت اخروی نیز برخوردار خواهد شد. زیرا «الدنيا مزرعة الآخرة» است.

برای سعادت دنیوی، مصادیق متعددی قابل ذکر است ولی به خاطر رعایت اختصار فقط به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. این مصادیق را می‌توان به دو گروه «بشری» و «غیربشری» تقسیم کرد. مصادیق بشری عبارتند از: همسر صالح و سازگار، فرزند صالح، دوستان خوب و امثال آن. از مصادیق غیربشری نیز می‌توان به برخی از امکانات مادی (مثل خانه وسیع) و امکانات معنوی (مثل امنیت روانی - اجتماعی) اشاره کرد.

روایات اهل بیت علیهم السلام، داشتن همسر و فرزند صالح را از مصادیق سعادت می‌دانند. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «إِنَّ الْمَالَ وَالْبَيْنَ حَرْثُ الدُّنْيَا»: همانا ثروت و فرزند بهره این جهان‌اند (همان: خطبه ۲۳). از امام صادق علیه السلام نیز نقل شد: «ثَلَاثَةٌ مِنَ السَّعَادَةِ: الزَّوْجَةُ الْمُؤَاتِيَةُ، وَالْأَوْلَادُ الْبَارُونَ...»: سه چیز، از سعادت شمرده می‌شود: همسر سازگار، فرزندان نیکوکار و... (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۰/۳۶۲). اما درباره رفیق خوب، امام زین العابدین علیه السلام در یک سخنی می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مُتَجَرِّدًا فِي بَلَدِهِ، وَ يَكُونَ خُلَطَاؤُهُ صَالِحِينَ، وَ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۰/۳۶۲)

هیچنین در پاره‌ای از این روایات داشتن خانه بزرگ نیز یکی از مصادیق سعادت (دنیوی) شمرده شده است. به عنوان مثال، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مِنْ السَّعَادَةِ سَعَةُ الْمَنْزِلِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۳/۲۲۶). یکی دیگر از این مصادیق سعادت دنیوی، «امنیت روانی - اجتماعی» است. مراد از این امنیت این است که روابط و تعامل بین افراد جامعه به گونه مثبتی باشد تا مردم بتوانند با آرامش و آسودگی خاطر زندگی کنند. همچنین، رفتارها و قضاوت‌های

مردم جامعه به گونه‌ای باشد که خیر همدیگر را ببینند. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «مَنْ سَلِمَ مِنَ أَلْسِنَةِ النَّاسِ كَانَ سَعِيدًا» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۱۲/۷۵).

در سخنان امام علی علیه السلام با یکی دیگر از مصادیق سعادت برخورد می‌کنیم که آن حضرت، آن را به حیات طیبه تفسیر کردند و آن عبارت است از «قناعت». قناعت خیری است که خداوند برای بندگان شایسته خود در نظر گرفته است و اگر انسانی به این خیر دست یابد و آن صفت را در وجود خویش نهادینه سازد، نیکبختی او قطعی خواهد بود.

حضرت امیر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (نحل: ۹۷)، حیات طیبه^۱ را به «قناعت» تفسیر کردند (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶: حکمت ۲۲۹).

بنابراین، سعادت دنیوی و اخروی که با واژه زیبای «حیات پاک» در قرآن کریم بیان شده است و شامل مؤمنان و شایسته کاران، اعم از مرد و زن می‌شود، همان «قناعت» است (طیبی، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

۲-۳ سعادت اخروی

در مقابل سعادت دنیوی، سعادت اخروی مطرح می‌شود. مصادیقی که برای سعادت دنیوی ذکر شد، لازم هست ولی کافی نیست. در واقع سعادت دنیوی با آن مصادیقی که برای آن ذکر شد، سعادت فانی است و شخص خوشبخت باید به دنبال سعادت باقی باشد نه سعادت فانی. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «كفى بالمرء سعادة ان يعزف عما يفنى ويتولاه بما بيقى»: کافیت در مرد یا آدمی بحسب نیکبختی این که برگردد از آنچه فانی می‌شود و شیفته گردد به آن چه باقی می‌ماند (آمدی، ۱۳۷۸: ۲۶۸).

به عبارت دیگر، مصادیق یادشده، مستقل از سعادت اخروی نیست بلکه مقدمه‌ای برای سعادت اخروی است. چرا که «الدنيا مزرعة الآخرة» است. بنابراین، باید همه این امکانات

۱. برخی از مفسران قرآن می‌گویند: منظور از «حیات طیبه» که خداوند متعال آن را به هر مؤمن و عامل صالحی وعده می‌دهد، «قناعت و رضای به مقدرات الهی» است: «أَنَّهَا الْقَنَاعَةُ وَ الرِّضَا بِمَا قَسَمَ اللَّهُ».

دنیوی را وسیله‌ای برای کسب آخرت قرار بدیم. امام علی علیه السلام در این زمینه، خطاب به یکی از اصحاب خود می‌فرماید:

«و قد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی و هو من أصحابه - یعوده، فلما رأى سعة داره قال: مَا كُنْتُ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا - وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ - وَ بَلَى إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ - تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ - وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا - فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ - فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَخِي عَاصِمَ بْنِ زِيَادٍ - قَالَ وَ مَا لَهُ - قَالَ لَيْسَ الْعِبَاءَةُ وَ تَخْلَى عَنِ الدُّنْيَا - قَالَ عَلِيٌّ بِهِ فَلَمَّا جَاءَ قَالَ - يَا عَدِي نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ - أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ - أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا - أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ - قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - هَذَا أَنْتَ فِي خُسُوفَةٍ مَلْبَسِكَ وَ جُسُوفَةٍ مَأْكَلِكَ - قَالَ وَيَحْكُ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ - إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُنْمَةِ - الْعَدْلِ أَنْ يَقْدُرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ - كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ» (همان: خطبه ۲۰۹).

برای سعادت اخروی، مصادیق متعددی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. یکی از این مصادیق، عبارت از داشتن فکر و عقاید حقّه است. امام علی علیه السلام درباره معاد (یکی از مهمترین عقاید ادیان توحیدی) می‌فرماید: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَ عَمِلَ لِلْحَسَابِ وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ»: خوشا به حال کسی که بیاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند و به مقدار کفایت قناعت نماید و از خدا راضی باشد (همان: حکمت ۴۴).

کلمه «طوبی» اشاره به زندگی پاک دارد که وقتی گفته می‌شود: «طُوبَى لَكَ / طُوبَاكَ: لَكَ الْحِظُّ وَالْعَيْشُ الطَّيِّبُ»، یعنی حیات طیبّه. مصداق دیگر هم عبارت از داشتن توشه برای آخرت است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «وَ قَدْ عَبَّرَ مَعْبَرَةَ الْعَاجِلَةِ حَمِيداً وَ قَدَّمَ زَادَ الْآجِلَةِ سَعِيداً»؛ از گذرگاه زودگذر دنیا با پسندیده‌ترین طرز، گذشته، توشه سعادت آخرت را پیش فرستاده است (همان: خطبه ۸۳).

همان طور که در شرح مفردات بحث اشاره شد، یکی از واژه‌هایی که با واژه سعادت قریب المعناست، واژه «فلاح» است. بنابراین، در شناخت سعادت از منظر امام علی علیه السلام می‌توانیم از این واژه نیز کمک بگیریم. آن حضرت در این باره می‌فرماید:



«إِذَا أَعْرَضْتَ عَنْ دَارِ الْفَنَاءِ وَتَوَلَّيْتَ بَدَارَ الْبَقَاءِ فَقَدْ فَارَ قَدْحُكَ وَفُتِحَتْ لَكَ أَبْوَابُ النَّجَاحِ وَظَفِرَتْ بِالْفَلَاحِ: هرگاه از خانه فانی (دنیا) روی بگردانی و به سرای باقی (آخرت) شیفته گردی، بدانکه در این مسابقه برنده شده‌ای و درهای رستگاری بر تو گشوده شده و به فلاح دست یافته‌ای.» (آمدی، ۱۳۷۸: ۲۹۱).

با توجه به مطالبی که گفته شد، معلوم می‌شود که سعادت حقیقی و واقعی عبارت است از سعادت اخروی. قرآن کریم نیز با تأکید فراوان بر این مدعا صحّه گذاشته و می‌فرماید: (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (عنکبوت: ۶۴)؛ این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می‌دانستند! بنابراین، سعادت حقیقی همان سعادت اخروی است. البته سؤال اصلی که در اینجا قابل طرح است این است که حقیقت این «سعادت حقیقی» و عوامل رسیدن به آن چیست؟

۳-۳ سعادت حقیقی انسان در سخنان امام علی (علیه السلام)

بحث از سعادت انسان در اندیشه امام علی (علیه السلام) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ایشان، حقیقت خوشبختی را در سرانجام سعادت گونه می‌دانند. امام (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «حقیقة السعادة أن يختم الرجل عمله بالسعادة، وحقیقة الشقاء أن يختم المرء عمله بالشقاء.» (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۵)

در تبیین سعادت از دیدگاه امام علی (علیه السلام) به سؤالاتی توجه می‌کنیم. سؤالاتی از این قبیل که انواع و اقسام سعادت کدامند؟ و یا رابطه جاودانگی انسان و سعادت او چیست؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، اجمالاً باید گفت که انسان به وسیله جاودانگی به سعادت اخروی می‌رسد و با ترسیم این حقیقت معنای زندگی ادراک می‌شود. سعادت در کلام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در عناوین زیر مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم که در ضمن توضیح آنها به سؤالات یادشده نیز پاسخ داده می‌شود.

۳-۳-۱ چپستی سعادت حقیقی

شناخت حقیقت سعادت، متوقف بر شناخت خدا و انسان است. همان طور که در جای خود به اثبات رسید، حقیقت انسان به روح است نه به جسم و برخورداری‌های جسمانی.

همچنین، انسان‌ها دارای فطرت و سرشت مشترکند که جنبه متعالی دارد و آنها را از سایر حیوانات متمایز می‌کند. این سرشت که دارای بُعد «بینشی»، «گرایشی» و «توانشی» است، زمینه حرکت انسان به امور متعالی و کمال حقیقی را فراهم می‌کند. بر اساس این هویت واقعی انسان و خداشناسی و خداگرایی فطری، می‌توان گفت: سعادت و کمال حقیقی انسان در نزدیک شدن به خدا (کمال بی‌نهایت) است.

۳-۳-۲ عوامل سعادت حقیقی

در پاسخ به این پرسش، اگرچه در کلمات نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام، عوامل متعددی برای نیل به سعادت ذکر شد، اما اجمالاً به دو عامل مهم اشاره می‌کنیم.

۱-۳-۳-۲ ایمان

«ایمان» در لغت به معنای آرامش قلب و باور قلبی است. اما در اصطلاح، بین‌اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی آن را از مقوله علم می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را از مقوله عمل. ولی آنچه که مورد قبول علمای شیعه است این است که ایمان عبارت است از تصدیق قلبی. به عبارت دیگر عمل در تعریف ایمان اخذ نمی‌شود؛ اگرچه ایمان، باید عمل را در پی داشته باشد. در روایت آمده است که «الْإِيْمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ»: ایمان همه عمل است (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۳/۲). برخی از علما، علاوه بر تصدیق قلبی، اقرار زبانی را هم لحاظ کردند.^۱ (حلی، ۱۳۹۴: ۴۲۶). امام علی علیه السلام در خطبه ۱۶۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «فَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا تَتَحَقَّقْ شِقْوَتُهُ وَتَنْقُصِمُ عُرْوَتُهُ وَتَعْظُمُ كِبَوَتُهُ وَيَكُنْ مَابَهُ إِلَى الْحُزْنِ الطَّوِيلِ وَالْعَذَابِ الْوَبِيلِ»: کسی که جز اسلام آیینی برگزیند، شقاوت و بدبختی دامن او محقق می‌شود، دستگیره ایمانش از هم گسسته و سقوط او شدید و در عاقبت، اندوهی طولانی و عذابی هلاک‌کننده خواهد داشت (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶، خطبه ۱۶۱). در تأیید این سخن نیز می‌توان به آیه‌ای از آیات قرآن اشاره کرد که در مطابق کامل با سخن مذکور است: (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ

۱. «فرعون» یقین به خدای موسی علیه السلام داشت ولی او را انکار کرد. همچنین «اعراب»، اقرار زبانی داشتند ولی تصدیق قلبی نداشتند. بنابراین هم فرعون فاقد ایمان است و هم اعراب.

مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (آل عمران: ۸۵).

پس اسلام بر خلاف کفر، مایه سعادت انسان است. البته در بحث از مراتب سعادت به این حقیقت اشاره خواهد شد که میزان سعادت با اسلام محقق می‌شود با سعادت که به وسیله ایمان محقق می‌شود متفاوت است. چرا که درجه ایمان، از درجه اسلام بالاتر است.

مسلمان بودن با مؤمن بودن فرق می‌کند و اسلام غیر از ایمان است. به تعبیر برخی از محققان، نسبت ایمان با اسلام نسبت کعبه و مسجد الحرام است. آیاتی چون (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (حجرات: ۱۴) دلیل بر این مدعاست. تقوا به عنوان مرتبه بالای ایمان، یکی از بهترین عوامل رسیدن به سعادت اخروی است که آن را بر ایمان منطبق می‌کنیم. در این باره امام علیه السلام می‌فرمایند: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلُمِ وَيُخَلِّدْهُ فِي مَا اسْتَهَتْهُ نَفْسُهُ وَيُنْزِلْهُ مَنَازِلَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ.» (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶: خطبه ۱۸۳).

مطلب شایسته ذکر دیگر، مراتب ایمان است. ایمان، دارای مراتبی است که انسان‌ها نیز بر اساس آنها تفاوت پیدا می‌کنند. اما این تفاوت و تمایز به این معنا نیست که کسی به خاطر پایین بودن مرتبه ایمانش مورد تحقیر قرار بگیرد. در نصوص دینی از چنین رفتاری نهی شده است. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «يَا حُذَيْفَةُ لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فَيَطْعَمُوا وَيَكْفُرُوا» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۷۸/۲). ای حذیفه! با مردمان درباره آنچه نمی‌دانند سخن مگو که به طغیان (غلو) و کفر گرفتار می‌شوند (حکیمی، ۱۳۸۰: ۲۸۵/۱).

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرَقَاةٌ بَعْدَ مَرَقَاةٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ فَلَا تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ- فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ.» ای عبدالعزیز! ایمان را ده پله همچون پله‌های نردبان است که باید پله پله از آن بالا روند. پس آنکه بر پله دوم است نباید به آنکه بر پله اول است بگوید که پای تو بر جایی بند نیست، تا او نیز به پله دهم برسد. آن را که فروتر از تو است مینداز، که به دست بالاتر از خود فروخواهی افتاد. و چون دیدی که شخصی یک پله از تو پایینتر است به رفق و نرمی او را به جای خود بالا آر و بر

او بیش از طاقتش بار مکن که سبب شکسته شدن او خواهی شد (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۵/۲).

۲-۳-۳-۳ عمل صالح

یکی دیگر از عوامل سعادت اخروی «عمل صالح» است. قرآن کریم، عمل را در کنار ایمان ذکر می‌کند.^۱ برخی از علما، عمل را جزء لاینفک ایمان، بلکه آن را جزء مقومات ایمان بر شمرده‌اند (طوسی، ۱۳۶۳: ۴۶۶). عمل صالح اقسامی دارد. قسمی از آن شامل تقید و التزام به انجام عبادات (مثل نماز و روزه) می‌شود و قسم دیگر آن، شامل انجام کارهای شایسته‌ای است که دنیا و زندگی انسان را آباد کند. به عبارت دیگر، «عمل صالح» به عملی گفته می‌شود که هم خود عمل فی حد نفسه مطلوب و درای صلاحیت ذاتی است و هم اینکه با انگیزه تقرّب الهی و رضایت او انجام شده باشد. به عبارت دیگر، در «عمل صالح» هم حسن فعلی لحاظ شده است و هم حسن فاعلی. در سخنان امام علی علیه السلام به این دو رکن اساسی تأکید شده است: «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۷۰/۱). به نظر می‌رسد، بخش اول این سخن به حسن فاعلی (نیت) اشاره دارد و بخش دیگر آن به حسن فعلی. چون آنچه مطابق سنت باشد، کار بدی نخواهد بود. زیرا خدا و رسولش به کار بد امر نمی‌کنند. البته این نکته، مبتنی بر پذیرش قاعده حسن و قبح عقلی است. نکته دیگری که در اینجا می‌توان مطرح کرد، حصری است که در این روایت آمده. به نظر می‌رسد این حصر، حصر اضافی باشد، نه حصر حقیقی.

در یک تقسیم‌بندی، عمل (واجب) را به توصلی و تعبّدی تقسیم می‌کنند. در واجب تعبّدی، بر خلاف واجب توصلی، قصد تقرّب به خدا شرط است. این عمل را در ادبیات دینی «عبادت» می‌نامند. با توجه به تفاوت میان دو واجب توصلی و تعبّدی، معلوم می‌شود که اعمال توصلی را هم می‌توان با قصد تقرّب انجام داد. چرا که چنین اعمالی نسبت به قید «قصد تقرّب به خدا» لا بشرط است، نه به شرط لا. و «لا بشرط» یجتمع مع ألف شرط!

۱. آیه (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) (الکهف: ۱۱۰)، نشان می‌دهد که عمل صالح، لازمه ایمان است (رابطه هست و باید).



با رعایت این نکته، همه اعمال و افعال انسان، شأنیّت عبادت بودن را پیدا می‌کند. بنابراین، در این اصطلاح، عبادت فقط به نماز و روزه و حج و نظایر آنها گفته نمی‌شود بلکه هر عملی که ذاتاً کاری نیک و شایسته باشد و علاوه بر آن، به قصد جلب رضایت الهی انجام گیرد، عبادت خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۵: ۱۴۱).

امام علی علیه السلام در تفکیک بین جایگاه ثروت و عمل صالح، عمل صالح را بهره آخرت می‌داند: «إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لَأَقْوَامٍ»: همانا ثروت و فرزند بهره این جهان، و عمل صالح نصیب انسان در آخرت است، که گاه خداوند این دو را در گروهی جمع می‌کند (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶: خطبه ۲۳). همچنین در سخن دیگری می‌فرماید: «فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ أَلَمُوتَ وَفُرْبَهُ وَاعِدُّوا لَهُ عِدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَخَطْبٍ جَلِيلٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا فَمَنْ أَقْرَبَ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا: اَي بندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودنش بترسید، و آمادگی‌های لازم را برای مرگ فراهم کنید که آن، جریانی بزرگ و مشکلی سنگین به همراه خواهد آورد. یا خیری که پس از آن شری وجود نخواهد داشت و یا شری که هرگز نیکی با آن نخواهد بود! پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به بهشت نزدیک‌تر است؟».

با تحقق ایمان و عمل صالح، یک سعادت حقیقی برای انسان محقق می‌شود که قرآن کریم از آن به «حیات طیبه» تعبیر می‌کند: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (نحل: ۹۷).

در پایان، لازم است به این نکته توجه شود که رعایت اعتدال بین دو قسم مذکور از اعمال صالح لازم و ضروری است و انسان نباید در یکی از این اقسام، دچار افراط و تفریط شود. در کتاب تاریخ آمده است که امام علی علیه السلام هنگام ورود به کوفه، به مسجد رفتند و مشاهده نمودند عده‌ای در مسجد نشسته و به ذکر مشغولند. حضرت پرسیدند این افراد چه کسانی هستند؟ اهل کوفه پاسخ دادند: رجال الحق هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: رجال الحق چه کسانی هستند؟ گفتند: یا امیرالمؤمنین اینان همیشه در مسجد بوده و به عبادت و ذکر مشغول می‌باشند. اگر خدا طعامی برای آنان برساند، می‌خورند و الا صبر می‌کنند. امام علی علیه السلام عصبانی شدند و جمله‌ای

فرمودند که حاکی از شدت ناراحتی ایشان است، فرمودند: سگ هم چنین است، اگر چیزی به او بدهند می خورد و گر نه، صبر می کند. سپس تازیانه را روی سر آنان کشیدند و فرمودند: بروید کار کنید و در وقت نماز به مسجد بیایید و نماز بخوانید» (قباچی، ۱۴۲۱: ۴/۴۱۰).

۳-۳-۳ مراتب سعادت حقیقی

یکی از سؤالاتی که مطرح می شود این است که آیا «سعادت»، امری تشکیکی و دارای مراتب است، یا آنکه مرتبه ای واحد دارد که یا کاملاً به دست می آید و یا تماماً از دست می رود؟ آیا سعادت، مشروط به التزام داشتن به دین خاصی است؟ اگر چنین است، پیروان دیگر ادیان چه حکمی خواهند داشت؟

این سؤالات، ما را به یک حقیقت راهنمایی می کند و آن اینکه آیا فقط پیروان دین اسلام اهل سعادت هستند؟ حکم اسلام نسبت به افرادی که به هر دلیل، صدای اسلام به گوششان نرسید و یا از فهم آن قصور داشتند چیست؟

پرسش هایی از این دست، باب بحث هایی مثل مبحث «سعادت مستضعفان» را باز می کند. امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) در این مورد مطالبی فرمودند که در پاسخ به این پرسش ها راه گشا بوده و معنا و مفهوم مستضعف را برای ما روشن می سازد.

البته در همین جا، شایسته است به این حقیقت اشاره کنیم که با توجه به تشکیکی بودن عوامل سعادت، طبیعی است که قائل به تشکیکی بودن خود سعادت نیز بشویم. بنابراین، در توضیح این مراتب سعادت، می توان به آن عوامل سعادت یادشده توجه کرد. به عنوان مثال، از جمله آن عوامل، «ایمان» و «عبادت» بود. بدیهی است که هم ایمان ذو مراتب است و هم عبادت. بنابراین، مراتب سعادت (اخروی) را در عناوین زیر مطرح می کنیم:

۳-۳-۳-۱ سعادت حداکثری

در میان مؤمنان نیز، یک سری مراتب قابل تصوّر است. در میان مؤمنان افرادی هستند که به دینداری حداقلی عمل می کنند. این افراد برای اینکه عذاب نشوند به دستورات دین عمل می کنند و طبیعتاً چنین افراد به سراغ مستحبات نمی روند. اما در میان مؤمنان کسانی هستند که به دنبال دینداری حداکثری هستند. این دسته از افراد به دنبال تقویت ایمان خود هستند. بنابراین

علاوه بر دستورات الزامی دین، به دستورات غیرالزامی آن هم ملتزم هستند. چرا که اصلی ترین گنجینه استراتژیک برای تولید و تدوین شاخص ها و فرایندهای تمدنی و سبک زندگی اسلامی، «مستحبات و مکروهات»، «گزاره های ارشادی» و «گزاره های اخلاقی» موجود در دین است. مستحبات و مکروهات، یالزامات قانونی نیستند ولی الزاماتی فرهنگی به شمار می آیند. به عبارتی، مستحبات و مکروهات، «فرهنگ ساز» هستند و می توانند در عین حال که افراد در انتخاب نحوه زندگی خود مختارند، زندگی ها را به سمت بهینه سازی جهت دهند. اگر به برخی فرمایشات نورانی امیر المؤمنین علیه السلام توجه دقت کنیم، تفاوت مراتب را به خوبی مشاهده خواهیم کرد. به عنوان مثال، حضرت در سخنی می فرمایند: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ - وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ - وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»؛ گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) پرستش می کنند، این عبادت تجار است. و گروهی او را از روی ترس می پرستند، این عبادت بردگان است. و گروهی خدا را به خاطر شکر نعمتها (و این که شایسته عبادت است) می پرستند، این عبادت آزادگان است (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶: حکمت ۲۳۷). یا در جای دیگر می فرمایند: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»: خدایا تو را به خاطر ترس از آتش و به انگیزه دستیابی به بهشت نمی پرستم، بلکه چون تو را شایسته عبادت و پرستش یافتم، تو را پرستش می کنم (مجلسی، ۱۳۶۲: ۱۸۶/۶۷).

۲-۳-۳-۳ سعادت حداقلی

در مقابل سعادت حداکثری، سعادت حداقلی مطرح می شود. طبق مطالبی که گذشت، می توان گفت افرادی که از سعادت حداقلی برخوردار هستند عبارتند از افرادی همچون افراد «ضعیف الایمان»، «ضعیف العمل» و همچنین افراد «مستضعف».

برای استخراج این سه گروه از سخنان آن حضرت علیه السلام به نظر می رسد می توان از سخن زیر اشاره کرد که ایشان مردم را به سه گروه تقسیم می کند: «شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ - سَاعٍ سَرِيعٍ نَجَا وَطَالِبٍ بَطِيءٍ رَجَا - وَمُقَصَّرٌ فِي النَّارِ هَوَى» (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶: خطبه ۱۶). در این سخن، مردم به سه گروه تقسیم شدند: یا به سرعت (در عمل) به سوی حق پیش



می‌روند، اینها اهل سعادت و نجات هستند و یا به کندی (در عمل) حرکت می‌کنند. دسته دوم، کسانی هستند که امید به سعادت و نجاتشان هست و نجات آنها حتمی و قطعی نیست. اما گروه سوم، کسانی هستند که نسبت به آخرت کوتاهی می‌کنند که آنها اهل نجات نخواهد شد و در آتش سقوط خواهد کرد. طبق این سخن، می‌توان به آن تقسیم‌بندی معروف رسید و آن این است که مردم یا «هدایت‌شده» هستند و یا «گمراه‌شده». آنهایی که گمراه شده‌اند یا «جاهل قاصر» هستند و یا «جاهل مقصر». دسته اول، اهل سعادتند که قرآن کریم با تعبیر «سارعون فی الخیرات» از آنها یاد می‌کند: (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ * أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) (المؤمنون: ۶۰، ۶۱). و دسته دوم، همان کسانی هستند که در لسان آیات قرآن کریم به آنها «مرجون لأمر الله» اطلاق می‌شود: (وَأَخْرُجُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (توبه: ۱۰۶).

در کلمات برخی از علما، گاهی به این دسته دوم «مستضعفان» اطلاق می‌شود. و همان طور که قبلاً اشاره شد، بحث از سعادت این گروه، یکی از بحثهای مربوط به مراتب سعادت است و سخنان امام علی (علیه السلام) در این زمینه سخنانی شنیدنی است. آن حضرت برای اینکه جایگاه دسته دوم را از دسته سوم (جاهل مقصر و مفرط) جدا کند، معنای استضعاف و مستضعف را این گونه بیان می‌کند: «وَلَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَىٰ مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ - فَسَمِعَتْهَا أذُنُهُ وَوَعَاَهَا قَلْبُهُ» (علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۱۳۴۶: خطبه ۱۸۹). طبق این بیان، در میان افراد گمراه، کسی که از صف مستضعفان نباشد، از صف اهل عناد و شقاوت خواهد بود. همین مطلب را نیز می‌توان از این سخن نورانی آن حضرت به دست آورد که در آن سخن، خطاب به یارانش درباره خوارج می‌فرماید: «لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي - فَلَيْسَ مَن طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَ - كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ»؛ بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است. به نظر می‌رسد، یکی از این افراد را می‌توان از جاهلان قاصر دانست، و دیگری را از مقصران (همان: خطبه ۶۱).

۴- معیار سنجش سعادت حقیقی

برای «سنجش» سعادت، رویکردهای مختلفی وجود دارد. برخی با رویکرد تجربی و با

استفاده از (hedonometer) به اندازه‌گیری میزان سعادت و خوشحالی افراد پرداختند. گاهی با روش پرسشنامه به سراغ تحلیل و ارزیابی این مسأله می‌روند و گاهی با لحاظ جوامع ثروتمند، فقیر، افراد صاحب شغل و افراد بیکار و یا با دیگر روش‌های مختلف.

بدیهی است که این روش لازم هست ولی کافی نیست. چرا که مسأله سعادت دارای ابعاد و مؤلفه‌های متعددی است که با تکیه بر روشی صرفاً تجربی، نمی‌توان به کُنه و حقیقت آن رسید. تمسک به این روش، ما را به یاد افرادی می‌اندازد که سعی کردند خدا را با روش تجربی بشناسند و حتی نقل شده که برخی گفته‌اند: وجود خدا را فقط در صورتی قبول خواهند کرد که او را در منظر و مرئی ببینند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۸۳).

برای اندازه‌گیری میزان سعادت انسان که یک امر معنوی است، می‌توان به نصوص دینی مراجعه کرد. در این راه به سراغ سخنان امام علی و سایر ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌رویم.

۵- نشانه‌های سعادت حقیقی در سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام

با مراجعه به سخنان امام علی علیه‌السلام می‌توان به چند نشانه «خردورزی»، «خودشناسی»، «سکوت» و «کمال انقطاع به خدا» اشاره کرد. به نظر می‌رسد بین نشانه‌ها، رابطه «مقدمه - ذی المقدمه» برقرار است. چرا که «خردورزی»، «خودشناسی» و «سکوت» مقدماتی هستند برای نیل به «کمال انقطاع». به این معنا که اگر انسان، خردورزی روشمند داشته باشد به معرفت نفس و خودشناسی می‌رسد و می‌فهمد که وجودش، عین وابستگی، فقر و نیاز به خداست. بنابراین به معرفت ربّ که غنی مطلق است دست می‌یابد. چنین انسانی بیهوده، سخن نمی‌گوید و اهل سکوت و تدبّر می‌شود و زمینه نیل به سعادت و کمال برایش حاصل می‌شود. به همین دلیل قبل از بحث از «کمال انقطاع»، ابتدا به این سه مورد اول اشاره می‌کنیم.

۱- ۵ سکوت، خردورزی، و خودشناسی

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در معرفی افراد شقی و بدبخت می‌فرماید: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجَرُّبَةِ»: شقی کسی است که از عقل و تجربیهایی که نصیب او شده، محروم بماند. واضح است که فرد شقی در مقابل فرد سعید است (علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ۱۳۴۶: نامه ۷۸). بنابراین، فرد سعید و سعادتمند کسی است که از این عقل خدادادی بهره کافی ببرد و با

استفاده از آن به معرفت نفس و معرفت خدا برسد. درباره «خودشناسی» هم می‌فرماید: «هَلَكْ اَمْرُو لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ»: آن کس که قدر خود را نشناخت هلاک شد (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶: حکمت ۱۴۹).

البته قبل از فکر و اندیشه، انسان عاقل به سکوت احتیاج دارد. به این معنا که سکوت، مقدمه خردورزی است. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ»: زبان عاقل، پشت قلب او و قلب احمق، پشت زبان اوست (همان: حکمت ۳۹). پس سکوت، مقدمه خردورزی و خردورزی نیز مقدمه خودشناسی است و انسان عاقل، به وسیله خودشناسی به کمال انقطاع به خدا نائل می‌شود.

۲-۵ کمال انقطاع به خدا

«کمال انقطاع به خدا» به معنای بریدن از همه و پیوستن به خداست. همان طور که قبلاً اشاره شد، این نوع بریدن مقدماتی می‌خواهد از جمله خودشناسی. مراد از خودشناسی این است که انسان نحوه ارتباط وجودی خود با خدا (عین الربط بودن به خدا) و نیازمندی خویش به خدا را با علم حضوری درک کند. این ادراک حضوری، انسان را به جایی می‌رساند که همیشه خود را در محضر خدا ببیند و نگاه استقلالی به خدا داشته باشد. مراد از نگاه استقلالی به خدا این است که وقتی انسان عین الربط بودن خود را درک کرد، به عدم استقلال ما سوی الله می‌رسد. در نتیجه، انسان به مقامی می‌رسد که هیچ استقلالی برای خود و دیگران نمی‌بیند و تمام توجهش معطوف به خدا می‌شود. به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «آن کس که خود را شناخت به بزرگ‌ترین کامیابی دست یافت» (آمدی، ۱۳۷۸: ۲۳۲). و همچنین می‌فرماید: «هر کس خود را شناخت، پروردگارش را شناخته است» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۳۲/۲).

این کمال انقطاع به خدا، یکی از بزرگترین نشانه‌های سعادت است که خود امیرالمؤمنین علیه السلام از خدای متعال مسألت می‌کند که آن را به ایشان عطا کند: «معبودا، به من بریدن از همه و پیوستن به خود را عطا کن و چشم دلمان را به روشنی نظاره به خودت منور ساز تا چشمان دل، پرده‌های نورانی را درنوردند و به سرچشمه عظمت برسند و روحمان به مقام عزت قدسی ات راه یابد. و مرا به نور عزت شادی بخش تر خود ملحق ساز تا به تو معرفت یابم و



از غیر تو کناره .گیرم» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۹۹/۲).

۳-۵ محبت اهل بیت علیهم السلام

یکی دیگر از نشانه‌های سعادت و کمال انسان، «محبت اهل بیت علیهم السلام» است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «همانا ائمه و رهبران دینی، مدبران امور مردم‌اند از سوی خداوند، و شناسانندگان او هستند بر بندگانش، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد، مگر آنکه (حق) آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند (به عنوان مطیع و محب خود بدانند) و هیچ کس وارد جهنم نخواهد شد، مگر کسانی که آنها را شناسند و (منکر حق آنان باشد) و آنان نیز او را شناسند» (علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۴۶: خطبه ۱۵۲). در زیارت جامعه هم می‌خوانیم: «سَعَدَ مَنْ وَالَاکُمْ، وَهَلَکَ مَنْ عَادَاکُمْ، وَخَابَ مَنْ جَحَدَکُمْ»: خوشبخت است هر که شما را یاری کند، و هلاک شده است هر که شما را دشمن دارد. و ناکام است، هر که انکارتان کند (قمی، ۱۳۸۵: ۵۴۶).

به نظر می‌رسد، نشانه‌های سعادت را نیز می‌توان در قالب «علامات مؤمن» ارائه کرد. ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا وجود یا فقدان یکی از این علامات، سعادت یا شقاوت ما را تضمین می‌کند؟ مثلاً اگر کسی خردمند نباشد، آیا این به معنای عدم سعادت او خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش لازم است «مقام ثبوت» را از «مقام اثبات» را جدا کنیم. مقام ثبوت، مربوط به حقیقت شیء است و مقام اثبات، مربوط به طریق شناخت حقیقت است. به عبارت دیگر، مواردی که در اینجا ذکر شد، از مقومات سعادت نیستند بلکه از راه‌های شناخت سعادتند. به عنوان مثال، با توجه به اینکه ایمان از مقومات سعادت است، می‌توانیم در توضیح این مسأله از علامات ایمان استفاده کنیم. گاهی صحبت از تعریف ایمان و مؤمن است و گاهی صحبت از علامات مؤمن. در تعریف ایمان و مؤمن، قیودی که در آنجا ذکر می‌شود، احترازی است و مقومات ایمان را تشکیل می‌دهند. اما در علامات مؤمن این‌گونه نیست و قیودی که در آنجا ذکر می‌شود احترازی نیستند بلکه بیانگر «فرد اکمل» هستند. مثلاً خواندن ۵۱ رکعت نماز مستحبی یکی از علامات مؤمن است (ن.ک: مجلسی، ۱۳۶۲: ۱۰۶/۹۸). اگر کسی این ۵۱ رکعت نماز را نخواند، این امر او را از ایمان خارج نمی‌کند. خصوصیات نشانه‌بودن این است

گاهی هست و گاهی نیست؛ و لازم نیست همیشه موجود باشد. به عبارت دیگر، علامات مؤمن مثل علامات بیماری است. یک بیماری خاص، دارای مجموعه‌ای از نشانه‌هاست و با احراز یک نشانه، نمی‌توان به حکم قطعی وجود آن بیماری رسید، مگر اینکه علامت‌ها متراکم شوند!

نشانه‌های سعادت نیز مثل علامات مؤمن است. بنابراین، با وجود یا عدم وجود برخی از آنها، نمی‌توان به وجود یا عدم سعادت حکم کرد. اما در صورت متراکم شدن علامت‌ها، چرا! در پایان به پاسخ این سؤال می‌پردازیم که آیا تحقق این علامات به صورت تحصیلی است یا تحصیلی؟ به عبارت دیگر، آیا ایجاد این علامات با واسطه (عوامل سعادت) است یا بدون واسطه؟ مثلاً اگر کسی این علامات را جدای از آن عوامل سعادت (همچون ایمان) در خود ایجاد کند، آیا باز هم او را سعید می‌دانیم؟

در پاسخ، باید گفت که شکی نیست، اعمال و رفتارهای خوب بدون، عنصر ایمان، فاقد ارزش است. اما در کنار این پاسخ لازم است به یک حقیقت اشاره شود و آن این است که بین این علامات و عوامل (مبانی اعتقادی) رابطه تعامل برقرار است: افزایش یکی منجر به افزایش دیگری می‌شود. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «فَيَا إِيْمَانُ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ - وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيْمَانِ»: انسان در پرتو ایمان، به اعمال صالح راه می‌یابد و با اعمال شایسته، راه به ایمان (و این دو در یکدیگر تأثیر دارند).

همچنین می‌فرماید: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»: اگر «حلیم» نیستی، خود را به «حلم» و برد باری بزنی، زیرا کم شده کسی خود را به قومی شبیه کند و از آنان به شمار نیاید (علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۴۶: حکمت ۲۰۷).

بنابراین، انسان می‌تواند با ایجاد این نشانه‌ها و حتی تظاهر به آنها، خود را به حقیقت ایمان و سعادت نزدیک و نزدیک‌تر کند که تا بدین وسیله به سعادت حقیقی برسد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با تحلیل «سعادت» از منظر امیرالمؤمنین (ع) نکات ذیل به دست آمد: انسان‌ها به دنبال سعادت و خوشبختی هستند. این خوشبختی، گاهی پنداری و اعتباری است (سعادت دنیوی) و گاهی حقیقی و اصیل (سعادت اخروی).

طبق تعلیمات اسلام و رهنمودهای امام علی علیه السلام، راه رسیدن به «سعادت حقیقی»، تلاش و کوشش در قالب ایمان و عمل صالح است.

سعادت حقیقی انسان، دارای مراتبی است عبارت از: «سعادت حداقلی» و «سعادت حداکثری». انسان به میزان ایمان و عمل صالح خود، از سعادت باقی بیشتری برخوردار خواهد شد و بر اساس قاعده سنخیت، ظرف تحقق این سعادت، عالم آخرت (دار الآخرة) خواهد بود که باقی است. البته قبل از انتقال به آن عالم، نشانه‌هایی وجود دارد که شخص مؤمن می‌تواند با تأمل در مورد آنها، به وجود سعادت خود پی ببرد. این نشانه‌ها عبارتند از: «سکوت»، «خردورزی»، «خودشناسی»، «کمال انقطاع به خدای متعال» و «محبت اهل بیت علیهم السلام».

هرچه قدر این نشانه‌ها در شخص متراکم باشد، وجود سعادت در او بالاتر می‌رود؛ مثل علائم یک بیماری خاص، که به اندازه وجود آن نشانه‌ها، به وجود قطعی آن، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شویم. انسان بلند همت کسی است که به دنبال مراتب عالیه سعادت باشد، نه مراتب پایین‌تر. برای کسب مراتب عالیه سعادت، توجه به «حسن فعلی» و «حسن فاعلی» لازم و ضروری است. حسن فاعلی به «نیت» بر می‌گردد و تفاوت افعال انسانها به نیت است. یک عده به خاطر دریافت پاداش، خدا را عبادت می‌کنند و یک عده، به خاطر ترس از دوزخ، اما کسانی هستند که در انجام کارهای خود، تنها خدا را در نظر می‌گیرند و به سبب عشق به او به عبادت می‌پردازند.

منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵ش). الخصال. قم: اندیشه هادی، چاپ اول.
۲. اخوان الصفاء (۱۳۶۲ش). بیروت: رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، الطبعة الأولى.
۳. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۴ش). اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان از فارابی تا ابن خلدون. تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، چاپ اول.
۴. آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین (۱۳۷۳ش). شارح: جمال‌الدین محمد خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم. تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.
۵. آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۷۸ش). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، چاپ اول.

۶. حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی (۱۳۸۰ش). الحیاة. مترجم: احمد آرام، تهران، چاپ اول.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۵ش). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دارالشامیة، دمشق: دارالقلم، الطبعة الأولى.
۸. زبیدی، مرتضی (۱۳۰۶). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالمکتبة الحیاة، الطبعة الأولى.
۹. شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). نهج البلاغة (للصبحی صالح). قم: هجرت، چاپ اول.
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶ش). شرح اصول الکافی. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۱۱. _____ (۱۳۸۹ش). تفسیر القرآن الکریم. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، چاپ اول.
۱۲. _____ (۱۳۶۰ش). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الأولى.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۶ش). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى.
۱۴. طیبی، ناهید (۱۳۸۲ش). مبانی روان شناختی خوشبختی بانگش دینی. قم: بهشت بینش، چاپ اول.
۱۵. علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۹۴ش). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. قم: جماعه المدرّسین بقم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
۱۶. فارابی، محمد بن محمد (۱۳۵۸ش). سیاست مدنیّه. ترجمه و تحشیه از جعفر سجادی، تهران: انجمن فلسفه ایران، چاپ اول.
۱۷. _____ (۱۳۶۳ش). فصول منتزعه. بیروت: دارالمشرق، الطبعة الأولى.
۱۸. _____ (۱۳۶۴ش). احصاء العلوم. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۱۹. _____ (۱۳۶۶ش). السیاسة المدنیة. تهران: المکتبه الزهراء علیها السلام، چاپ اول.

۲۰. _____ (۱۳۷۱ش). التنبيه على سبيل السعادة. تهران: حکمت، چاپ اول.
۲۱. _____ (۱۳۷۴ش). تحصيل السعادة. بيروت: دار و مكتبة الهلال، الطبعة الأولى.
۲۲. _____ (۱۹۹۱م). الملة و نصوص أخرى. ترجمه محسن مهدی، بيروت: دارالمشرق.
۲۳. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۰ق). المباحث المشرقية بيروت: دارالكتاب العربي، الطبعة الأولى.
۲۴. _____ (۱۴۱۱ق). التفسير الكبير. بيروت: دارالكتب العلمیة، الطبعة الأولى.
۲۵. قبانچی، حسن (۱۴۲۱ق). مسند الامام علي عليه السلام. بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى.
۲۶. قمی، عباس (۱۳۸۵ش). مفاتيح الجنان. قم: مكتبة العزیزی، الطبعة الأولى.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ اول.
۲۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۳۶۲ش). بحار الأنوار. بيروت: الوفاء، الطبعة الأولى.
۲۹. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۶۳ش). میزان الحکمة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
۳۰. مصباح، محمد تقی (۱۳۸۵ش). آیین پرواز. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، چاپ اول.
۳۱. مصطفوی، حسن (۱۳۸۵ش). التحقيق في كلمات القرآن الكريم. تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ اول.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷ش). در جستجوی خدا. قم: نسل جوان، چاپ اول.
۳۳. _____ (۱۳۷۳ش). ترجمه قرآن. قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ اول.
۳۴. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۶۳ش). تلخیص المحصل. بيروت: دارالاضواء، الطبعة الأولى.